



تحقیقی در تاریخ ادیان

دین بودا در ایران

باستان

پنجم

دکتر محمد جواد شکور

پیش از آنکه از نفوذ دین بودا در ایران کفتگو کنیم، لازم است نخست مختصری درباره‌ی زندگی بودا و بشارت مذهب او بحث نموده سپس به نفوذ و توسعه آن دین در مشرق ایران پردازم.

حیات بودا - قرن هفتم پیش از میلاد دنیمه سده ششم در تاریخ هند از روز گاران تاریک بشمار می‌آید. روح زنده و حساس و نشاط انگیز مذهب بودا در پشت پرده‌های ضخیم آداب و خرافات پیچیده مذهبی فرسوده شده و موجودیت خود را از دست داده بود. معانی حقیقی سرودهای وداها از خاطرهای محو شده و تنها بر همنا مردم را بیکرشته

(۱)





مراسم و آداب صوری و ظاهری سرگرم ساخته بودند. بین مردم و روحانیان خود فاصله‌ی عمیقی ایجاد شده بود، و امتیازات طبقاتی که اساس دین برهمایی بود هر روز بیشتر و متمایز‌تر می‌شد. عوام و قوادی مردم نیز در گرداب جهالت و خرافات و موهومات فرو رفته بودند و احتطاط اخلاقی به منتهی درجه‌ی خود رسیده بود.

در این عصر تاریک ناگهان ستاره‌ی درخشانی در آسمان هند طالع گردید و آن ظهور پیغمبری بزرگ بنام بودا بوده. در شمال بنارس تقریباً بفاصله‌ی یک میل در دامنه‌های کوه هیمالیا شهری واقع بود موسم بـ۴ کاپی لاو استو Kapilavastu که در شمال ولایت بهار نزدیک به نیپال قرار داشت. این شهر مرکز قلمرو کوچکی بوده که ساکنان آنرا «ساکیما» می‌نامیدند. در این سرزمین شاهی میزیست که سود هداننا Suddhodanna نام داشت. از پشت این پادشاه و بطن زن او مهاما میا Mahamaya در ۵۶۳ ق.م پسری بنام سیدهارتا Sidharta پای بعرصه‌ی وجود نهاد و پس از چند سالی به گوتاما Gaotama که نام خانوادگی او بود معروف گردید.

مهاما مادر او بزودی در گذشت و او در دامان محبت پدر پرورش یافت وی تا بیست و نه سالگی علوم متداول زمان خود را فرا گرفت و در جوانی همسری برگزیده وازاو دارای فرزند شد.

گوتاما دوره‌ی جوانی را در قصر پدرش به خوشی و شادکامی می‌گذرانید و از رنج و ناراحتی خبری نداشت. ولی هنگامی‌که بر حسب تصادف سه بد بختی بزرگ انسانی یعنی بیماری و پیری و مرگ راشناخت دچار غم و اندوه فراوان گردید و آن داستان چنین بود که: روزی گوتاما از قصر خود بتفرج بیرون رفت، در راه به پیر مردی برخورد که لنگان و خیزان میرفت، مشاهده حال آن پیر مرد اورا واقف به پیری و سالخوردگی که از آن غافل بود کرد. بار دیگر بیماری را دید که از فرط مرض زرد و رنجور شده بود، از دیدن او دریافت که روزی هم ممکن است سلامتی و تنفسی او مبدل به بیماری و رنجوری گردد. بار دیگر به جنازه‌ی مرده‌ای برخورد، و حشمتزده از خود پرسید این



زندگی آدمی که سرانجام برگانیستی منتهی خواهد شد چه سودی دارد. بار دیگر راهی را دید که با قیافه‌ی آرام و متین که حاکمی از آرامش و سعادت درونی وی بود می‌گذشت، بودا بفکر آن افتاد که قصر شاهی و علاقه‌ی دنیوی را رها کرده چون آن مرد راهب زهد و قوی پیش کیرد.

پس از بیست و نه سالگی در یک شب مهتابی زن و فرزند و جاه و جلال دنیوی را ترک کفته در طلب حقیقت راه بیابان پیش گرفت و در اطراف هندوستان شرقی برای افتاد. شن سال در بیابانها آواره بود و به انواع ریاضتهای شاقه روزگار می‌گذرانید. نخست بسوی برهمنان رفت ولی تعالیم آنان شوق حقیقت‌طلبی اورا تسکین نداد تا اینکه بیچاره و درمانده گشت.

بگداشی و دریوزگی قوت‌لایموقتی بدست می‌آورد. روزی در ناحیه‌ی «گایا» نزدیک بنارس، در زیر درختی از نوع انجیسرا هندی که به آن پانیان Panyan می‌گویند به حالتی قبه افتاده در آرزوی وصول به سرمنزل حقیقت‌اندیشه می‌گردد و عهد کرد که تاراز حقیقت را در نیابد از زیر آن درخت برتخیزد. مدت هفت هفته در حال مراقبه گذرانید. روزی ناگهان نور داشن و فروغ حقیقت بر دل او فرو تابید پس برخاست و آنچه دریافت بود بمردم باز گفت از آن روز بعد بنام آن شجر معرفت که «بوده‌ی» نام داشت به «بودا» ملقب شد.

اورا تاتاگاتا Tatagatha بمعنی «اصل حقیقت» نیز لقب داده‌اند آنگاه دیری تأسیس کرد و گروهی از شاگردانش در آن جاسکنی گزیدند. بودا بقیت عمر خود را به سیر و سلوک و سفر در دشتهای پنهانور هندوستان می‌گذرانید و همه‌جا حقیقت و راه نجات را به مردمان می‌آموخت.

سرانجام در هشتاد سالگی در ۴۸۳ ق م چشم از جهان فروبست. آن‌تند شاگرد مقرب او جسدش را سوزانید و خاکستری را در اطراف برده در ده نقطه از نقاط مختلف هندوستان در خاک مدفون ساخت. واکنون بر سر هر یک از آنها معبدی به سبک مخصوص بوداییان موسوم به «استوپا» Stupa بربپاست.

(۳)





تعلیمات بودا

بودا در بیانات خود از فضیلت اعتدال و میانه روی سخن میکفت و افراط و تغیریط یعنی عیش و نوش و تن پروری و همچنین ریاضتهای شاق و زهد بیفایده را نکوهش میکرد و حد وسط را تنها طریق وصول به سر هنzel مقصود و وسیله‌ی سعادت میدانست.

بودا هشت قاعده‌ی اخلاق وضع کرد که هر کس آن قواعد را پیروی کند سرانجام به سر هنzel کمال یعنی مرحله‌ی «فنا» که از آن به Nirvana تعبیر کرده خواهد رسید. آن هشت قاعده از اینقرار است:

- ۱ - جانوران را میازارید.
- ۲ - دزدی مکنید.
- ۳ - بی‌عفتی مکنید
- ۴ - دروغ مکوئید.
- ۵ - غیبت و عیمجوئی از همنوعان
- ۶ - خودخواهی را از دل دوردارید.
- ۷ - کینه کسی را در دل مکیرید
- ۸ - دل خود را از زنگ، جهل و نادانی پساک کنید و نفس خود را بزریور معرفت بیارایید.

بودا اصول دین خود را بر معرفت چهار حقیقت بشرح زیر نهاده است:

حقیقت اول - آنکه جهان سراسر فرج و عذاب است، یعنی تولد، زندگی، پیری، بیماری، مرگ، بالاخره سراسر حیات درد والم است.

حقیقت دوم - آنکه ریشه و منشاء همه رنجها در تمناست. یعنی، تمنای باقویل به خوشی‌ها و اشتیاق به لذایذ نفسانی و حب جاه که در حقیقت بی ثبات و بی اساسند.

حقیقت سوم - آنکه در دور فرج را باید از میان برد. برای حصول باین مقصود باید «تمنای بقا» را در خود کشت و خود را از هر گونه علاقه و تمایل و اشتیاق و خواهش نفسانی رهایی بخشید.

حقیقت چهارم - راه امداد در در ورنج از راه بکار بردن طرق هشتگانه زیر است:

(۴)





- | | |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------|
| ۲ - اراده پاک
۴ - رفتار پاک
۶ - کوشش پاک
۸ - قمر کر پاک که تم رکز فکر است در معنای راستی . | ۱ - عقیده پاک
۳ - سخن پاک
۵ - روزی پاک
۷ - توجه و اندیشه پاک |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------|

بودا برخلاف تعالیم بر همنان به نفس ناطقه‌ی انسان که آنرا به سانسکریت آتمن Atman می‌گویند قائل نیست. ولی از طرف دیگر با مبدأ انتقال ملکات آدمی یا تنازع با ایشان هم عقیده است. می‌گوید در این انتقال برای نجات نفس به قربانی کردن و هدیه دادن به بر همنان احتیاجی نیست. ولی گوید که ملکات آدمی از منزلی بمنزلی و از جسدی به جسدی به همان دورانی که از آن به «کارما» تعبیر کرده‌اند آنقدر انتقال می‌یابد و طی مراحل می‌گذرد تا عاقبت به مرحله‌ی «نیروانا» میرسد و منقصت هستی از او سلب می‌شود.

نیروانا در زبان سانسکریت به معنی «خاموش ساختن» و «از میان بردن» است که از آن در دین بودامیتوان به مقام فنا یا بعبارت دیگر ترک آمال و آرزوها و حب نفس تعبیر کرد. بطور خلاصه «نیروانا» فنا و وجود فردی است که با آن رنجها و دردها که نیز زاییده وجود داشته‌اند، نابود می‌شوند.

فرقه‌های بودائی - پس از مرگ بودا دین او در طی قرنها در شرق و جنوب آسیا انتشار یافته و اندک اندک به دو فرقه یاد و مکتب بزرگ انقسام پذیرفت. یکی را فرقه هینایانا Hi nayana به معنی چرخ کوچک یا مذهب بودایی جنوبی گویند که در کشورهای سیام و برمه و ویتنام و غیره رواج دارد، دومی را مهایانا Mahayana به معنی چرخ بزرگ یا مذهب بودایی شمالی نام داده‌اند که در حوالی تبت، چین، کره، و زاین معمول و رائج است.

انتشار دین بودا در مغرب و ایران

پس از مرگ اسکندر در ۳۲۳ پیش از میلاد در شاهنشاهی عظیم او اختلال و آشفتگی‌های بسیاری روی داد، از جمله کسانی که از این هرج و مرچ استفاده

(۵)





کرده دولتی مستقل در هندوستان تشکیل داد چندره گوپتا نامی از خاندان موریا بود . وی سلسله ناندا را برانداخت و دولتی مستقل در هندوستان تشکیل داد در سال ۳۰۴-۳۰۵ ق.م سلوکوس نیکاتر پادشاه نامدار سلوکی راشکست داد . سلوکوس نیکاتر بنی چارباوی از درصلح درآمد و با او پیمانی بسته اورا پادشاه ما گادها که همان منطقه‌ی بهار هندوستان بود شناخت . پس از چندره گوپتا، بیندو سارا Bindusara (۲۷۳-۲۳۲ ق.م) پادشاه ما گادها شد .

آشوکا نخستین مبلغ دین بودا

سومین پادشاه این سلسله آشوکا نام داشت (۲۳۲-۲۷۳ ق.م) . این پادشاه بعدها بودایی درآمد . چون در دین بودایی برخلاف دین برهمایی رسم طبقاتی از میان رفته بود و همین امر مایه رواج دین بودایی در میان قاطبه‌ی مردم بود، آشوکارمان داد که شورای دینی سوم بودایی در آشوکاراما Ashokarama در پاتالی پوترا که دهکده‌ای بودوزمانی بودایه آنجا رفته بود، تشکیل شود . در آن شورا هجده مشکل و مسائلی طبقاتی مورد بحث واقع شد، و درباره‌ی آنها تصمیم گرفتند، واژمه مهتر آنکه مقرر شد مبلغانی برای ترویج دین بودا یا « شریعت تقوی » به نزد همه ملت‌های جهان فرستاده شوند . به همین جهت مبلغانی به جنوب و غرب فرستادند، ولی هیچکس را به شرق روانه نکردند . در نتیجه این کوشش‌های تبلیغی مردم جزیره سیلان به دین بودایی درآمدند که بنام هینایانا Hinayana (یعنی چرخ یا کشتی کوچک) خوانده میشدند . از کارهای آن مبلغان استدایی سالنامه‌هایی بجای مانده و در آنها کفته شده است که شخصی بنام ماهاراکشتیرا Maharakshitra گروهی از مبلغان را به سرزمین یاوانا (یونان) فرستاد ولی از تفاصیل کارایشان چیزی نمی‌نویسد . آشوکا برای انتشار بشارت بودا یا « شریعت تقوی » به تقلید شاهنشاهان هخامنشی فرمانهای خود را بصورت سنگ نبشته بر سرکها نقش کرد .

(۶)





از این بیانیه هنوز سی و چهار سنگ نبسته موجود است که چهارتای آنها منقوش بر سنگ است، و هفت تا برستونهای حجاری شده، و باقی در جاهای کم اهمیت‌تر بجای مانده است. این سنگ نبسته‌های افغانستان تا ایالت میسور در جنوب هندوستان همه جا پراکنده است، و آنها را بزبان پراکریتی یا بزبانهای محلی نوشته است. یکی از آنها به لهجه‌ی ماکاده است، چون زبان پراکریتی صورت تکامل یافته متاخرتری از سانسکریت است، این نوشته‌ها را میتوان قدیمترین اسناد سانسکریت دانست، زیرا و داهای سانسکریتی بصورت شفاهی و سینه بینه انتقال پیدا میکرد و مدت‌ها پس از زمان آشوا کا صورت کتبی آنها ضبط شد. این بیانیه‌ها بزبان پراکریتی و بخط خروشی نوشته شده که تغییر شکل یافته خط آرامی است، و خط آرامی در قرن پنجم ق. م توسط ایرانیان به پنجاب آورده شده بود.

کتبه‌های منسوب به آشوا کا بیش از یکصد و پنجاه سنگنیشه هنوز در سراسر هندوستان یافت میشود. شش ستون و چهارده کتبه از آن امپراتور در نقاط سرحدی هند غربی وجود دارد که ارتباط آن کشور را با ساتراپهای یونانی وایرانی نشان میدهد.

هم اکنون در نزدیکی شهر پتنه مرکز ایالت بیهار (بهار) در کنار رود کنگ تالار صد ستونی بعینه مانند «تالار آپادانا» در تخت جمشید و بهمان سبک کشف شده که بلاشك تحت تأثیر هنر ایرانی قرار گرفته است.

در اعلامیه بهابرا Bahadra که خطاب به عموم طبقه‌ی زاهدان و پرهیز-کاران است نوشته شده که: «شریعت تقوی، که توسط اعلیحضرت مقدس او وضع شده، و در سرزمین خود او و تمام سرزمینهای مجاور تا شش هزار فرسخ پیروز شده است، از آنجا که شاهی یونانی بنام آنتیاکا Antiyaka (انتیوخوس دوم) زندگی میکنند، و در شمال کشور او که چهارشاه بسرمه بردندو در جنوب و در همه‌جا مردم از راهنمایی‌های اعلیحضرت مقدسش (یعنی بودا) پیروی میکنند». آشوا کا علاوه بر این سنگ‌نبشته‌ها، پرستشگاههایی در غارها و نقشه‌ایی بر دل کوهها از خود بیاد کار کذاشته است، مانند نقش فیلی که مادر

(۷)





بودا پیش از تولد وی بخواب دید یا درختی که در زیر آن بودا اشراق و الهام یافت، چرخی که نمایندهٔ تعلیمات اوست.

در سالنامه‌های سیلانی نوشته شده که آشوکا گروه کثیری از یونانیان را به دین بودایی درآورد. در سالنامه‌های بودایی سیلان آمده که تهرو Thero نامی رئیس دیر بودایی در اطراف آلاساندا (اسکندریه) پایتخت سرزمین یونانی هزار زاده بر گرد خود جمع کرده بود. چون محال است که مقصود از این آلاساندا اسکندریه مصر باشد، ممکن است تصور کنیم که این اسکندریه همان اسکندریه در سرزمین اپیان Opiane باشد که اسکندر در راه پیشرفت خود بطرف شمال هند هنگام عبور از سیستان بکابل برای رسیدن به هندو کش در پایی کوهی بنا کرده بود. این اسکندریه با کاپیسا، یک شهر دو قسمتی بوده است و چنین شهرهایی در آسیا فراوان بوده، و نیمه یونانی این شهر یعنی اسکندریه اصلی بر کرانه‌های غربی رود پنجشیر- غور بند واقع بوده است.

اطلاعات تاریخی ما از این دوره از نوشتۀ‌های کسانی مانند، مکاستنس است که هند را دیدن کرده‌اند. مکاستنس از ۳۰۱ تا ۲۹۷ ق.م کارگزار سلوکیان در دربار ما گادها بود ولی اطلاع ما از کتاب او تها از قسمت‌هایی است که نویسنده‌گانی از قبیل استرابون و کلمف استکندرانی از کتاب او اقتباس کرده‌اند.

کلمف استکندرانی از قول مکاستنس از «سارماناهای»، «باکتریابی» نام می‌پردازد که بی‌شک شمنها (کاهنان) یا زاهدان باکتریابی (در باخته‌یعنی بلخ) بوده‌اند و از دو گروه افراطی در زهد بنامهای سارمانای و براخمانای اسم برده است.

جای دیگر از گروهی از زهاد هندی به عنوان «مردان مقدس» نام می‌پردازد که نباید آنان را با مرتضان افراطی یعنی Gymnosophisits اشتباه کرده. می‌گوید که معابد ایشان به شکل هرم است، و اینان بیشک از بودائیان بوده‌اند. مکاستنس Megasthenes چند بار از جانب سلوکوس بدربار چاندارا- کوپتا امپراطور سلسله موریا در هند فرستاده شد و متقابلاً داییماً خوش

(۸)





فیز بعنوان سفیر دائمی آنتیوخوس سوتربدر بار فرزند چاندرا-
گوپتا بنام آمی تراکاتا Amitraghata رفت. فرزند آمی تراکاتا آشوکا نامی
داشت که امپراتور بزرگ و حامی دین بودایی است. در کشور خود طبق سنن
بودایی دونوع درمانگاه یکی برای مردم و دیگر برای حیوانات برپا کرد و
در طول جاده‌ها برای شرب مردم و مواشی چاه کند.

مکاستنس می‌گوید که هندیانی هستند که بودا را به عنوان خدامیپرستند.
این گفته میرساند که در زمان او بود از اینکه به عنوان آموزگار دین ساده‌ای
تلقی شود بالاتر رفته و جنبه‌ی خدایی پیدا کرده بوده است.

خدایی بودا را معمولاً به انتشار اصل برآکتی Brakti یافنای در خدا، هربوط
میدانند و این اصل است که در دین براکاتا Bragavata تکامل یافت و در حدود
صد سال قبل از میلاد وارد دین بودایی شد و با این اصل انجامید که بودارا
 بصورت بشری مجسم کنند. نخستین مجسمه‌های بودا، مخصوصاً از لحاظ
مجسم ساختن لباس بر روی بدن از هنر یونانی متأثر بوده است.

در این هنگام دولت سلوکی تا هندو کش امتداد داشت و از لحاظ سیاسی
تا آن نقطه قلمرو یونانی شناخته می‌شد.

آشوکا که در حدود ۲۶۰ ق.م. دین بودایی را پذیرفته بود داعیانی به ایالت
کنواره (دره کابل) و باختر (بلخ) کسیل داشت.

آنستیوخوس دوم پادشاه سلوکی (۲۴۶-۲۶۱ ق.م.) بنا بدرخواست آشوکا
اجازه داد که در تمام ایران و ممالک قلمرو سلوکی بدستور دین بودا برای
ستوران و چهار پایان آرامگاه بسازند.

دین بودا در عهد آشوکا از حدود هند تجاوز کرده توسط مبلغان آن مذهب
از شمال غربی هند تا کشمیر و قندهار و کابل نفوذ کرد و متدرجًا بسواحل
جیحون رسید.

در حدود سالهای ۱۸۰ تا ۱۶۵ ق.م پادشاهی بنام آگاتو کل Agathocle
در ایالت رخچ وزرنگ سلطنت داشته که ازاو سکه‌هایی بدست آمده و بر آنها
نقش بودا دیده می‌شود.

الکساندر پولی هیستور Alexander Polyhistor مورخ یونانی در

(۹)





کتابی که در بین سالهای ۵۰-۸۰ق.م نوشته ذکری نیز از بودائیان بلخ
کرده است.

نام بودا در اوستا

در بند ۱۶ از فروردین یشت از یشتهای اوستا به کلمه‌ی **گتوتمه** **Gaotema** که نام یکی از دیویستان و از رقبای زردشت است بر میخوریم که بعضی از اوستاشناسان آنرا با گتوتمه بودا یکی دانسته‌اند. بند مزبور در فروردین یشت چنین است:

« از فروغ و فرآنان مردی پدید خواهد شد که زبان آور باشد کسی که در انجمن سخن خود را بگوشها فروتواند برد واو که از دانش برخوردار است بر گتوتمه چیره خواهد شد»

از این عبارت چنین پیداست که زردشت یا یکی از مؤبدان زردشتی که زبان آور و دانشور است پدید آید و با گتوتمه که ظاهرآ همین بودا باشد بمناظره بپردازد و در سخن آوری بروی چیره گردد. دارمستر در ترجمه‌ی اوستای خود عقیده دارد که گتوتمه همان بود است و از مناظره‌ی مذکور مناظره‌ای از طرف زردشت با پیروان بودا مقصود میباشد.

قبل از مستشر قان اوستا شناس آلمانی مینویسد که :

« ممکن نیست که گتوتمه در اوستا با گتوتمه بودا مناسبتی داشته باشد ولی ممکن است با گتوتمه که یکی از سرود گویان بود است مربوط بوده باشد ». .

چون گتوتمه بودا همصر زردشت نبوده و ثانیاً به ایران نیامده سهل است که به شمال غربی هند هم سفر نکرده، و نالنا آغاز تبلیغ دین بودایی از آشوا کا پادشاه هند بوده است لذا این مناظره نمیتواند باز زردشت یا یکی از شاگردان او روی داده باشد از نظر اینکه اوستا در دوره‌های مختلف بر شته تحریر در آمده شاید میتوان گفت که این قسمت از اوستا راجع بمناظره‌ی یکی از مؤبدان زردشتی با یکی از پیروان گتوتمه بودا در زمان اشکانیان یعنی پس از

(۱۰)





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرستال جامع علوم انسانی



انتشار دین بودا در مشرق ایران روی داده و شرح آنرا بر فروردین یشت افزوده وب شخص زردشت و گوته بودا نسبت داده باشدند. باید مقصود از این عبارت آن باشد که یکی از مبلغان بودایی که در زمان آشوا کا یابعد ازاو برای تبلیغ آن دین به ایران و خراسان آمده با یکی از مؤبدان بزرگ زردشتی درباره حقانیت دین خود مناظره کرده و بر مبلغ بودایی چیره گردیده باشد.

چون فروردین یشت مخصوص به فرهنگ و روان نیا گان است ممکن است حدس بزنیم که مناظره آن مؤبد زردشتی و دانشمند بودایی گفتگوی از روان و بقای نفس بوده است. زیرا اساس فلسفه بودا براین است که زندگی نام یک رشته از اعمال انسانی است که روزی باید گسیخته و متقطع بشود و او در فلسفه‌ی خود ذری بروح در روان ندارد. و حتی می‌گویند حضرت علیین مرتبت بودا در حواب اینکه روح چیست سکوت کرد و پاسخی نداد. پس بودا کاری بر روان و نفس ندارد و بر عکس در کیش زردشتی، روح حقیقی غیر از بدن است و آدمی در حقیقت روح است. ممکن است مؤبد زردشتی وجود روح را ثابت کرده، و در نظر ایرانیان در مناظره برداشمند بودایی که شاید او تیز همنام بودا بوده و گوته نام داشته غالب شده باشد.

نام دیگری که شباهت به لقب گوته بودا دارد و چند بار دروندیداد از اسفار پنج گانه اوستای موجود تکرار شده است کلمه‌ی بوئیتی Buiti که هر بار با مضاف الیه « دیو » (بوئیتی دئو Buiti Daivo) یعنی دیو بوئیتی بکار رفته است. دارمستر معتقد است که این کلمه همان بوداست.

درجای دیگر این دیودر و ندیداد « بوئیدی »، آمده است. کلمه بوئیتی در فارسی « بت » بمعنی صنم شده است و چون تدوین و تحریر و ندیداد به اغلب احتمالات در عصر اشکانی روی داده است و در آن روز گاردن بودایی در مشرق ایران رواج فراوان داشته است شاید که حدس دارمستر در تطبیق بوئیتی با بودا برآ نباشد و مؤبدان اوستان‌گار زمان اشکانی از بودا که دین او دشمن سرسختی برای آین مزدیسنا بشمار میرفت تعبیر به « بوئیتی دئو » یعنی دیو بودا کرده باشد.

(۱۲)





از این گذشته چون در دین بودا از پرستش خداوند متعال سخنی فرسته است بودائیان بجای خدا هیکل بودارا بصورت بت هجسم کرده و میپرستیده‌اند حتی کلمه‌ی بت که در فارسی معنی صنم آمده است ظاهرآماً خود از لفظ «بودا» است چنانکه رود کی گفته است :

بت پرستی که گفته ایم همه
محمد بن عبد‌الکریم شهرستانی در کتاب الملل والنحل خود از بودا بنام «البد» و «بوده» و ابن ندیم در الفهرست خود «البد» یاد میکنند که ظاهرآبا «بودی» اوستایی که ذکر آن گذشت و کلمه بت در فارسی تطبیق میکند.
اصولانام بودادر کتابهای عربی و فارسی قرون اولیه اسلامی، بوده، (بوده)
بودسف (بوداسف) آمده و بوداییان را با اختلاف «بندیه» (بندیه) و «بودسفیه»
(بوداسفیه) و مفرد آن را «بدهی» (بندیه) و جمع آنرا «البد» (بد) والبده
(بنده) آورده‌اند.

کانیشکا پادشاه بودایی کوشان

کانیشکا Kanishka در بین سالهای ۱۲۰ - ۱۲۳ م. بر تخت شاهنشاهی کوشان نشست. کشور او بسیار آبادان و غنی بود. این پادشاه کشمیر را بتصرف آورده پایتخت خود را در پور و شاپور (پیشاور) قرار داد، این پادشاه دین بودایی را پذیرفت و مانند آشوکا دامن همت بر توسعه و ترویج آن بسیار دین بودایی را تارودتارم در ترکستان چین اشاعه داد. بلخ یا باکتریا (باختر) در زیر فرمان شاهان کوشان به لقب راجا گریهای Rajagriha کوچک نامیده میشد و از احاظ مقدم بودن پس از زادگاه و محل تفکر بوداتلقی میکردید. آشوکا سابقاً ضریعه‌ای بسیاری بنام بودا در بلخ ساخته بود. در در زمان کانیشکا زیارتگاهها و معابد بودایی در بلخ افزونتر شد. در دربار کانیشکا حاجیارانی بودند که در دولت مرزی گندھارا که هنوز نمونه‌های هنری یونانی بر نمونه‌های محلی برتری داشت تربیت شده بودند. واژ این راه هنر گندھارابی یونانی به ترکستان چین و سپس به چین و در پایان به زاین انتقال یافت. نوشه‌اند کانیشکا از شوقي که به دین بودایی داشت، قدیس بودایی (۱۲۳)





آسواکهوسا Asvaghosa را به پایتخت خود آورد. این مرد از دین هندویی دست کشیده به دین بودایی و مکتب سارواستیودا Sarvastivadva که اصول عقاید او مبتنی بر رسیدن به فیکری از راه ایمان بود، درآمد.

در زمان کانیشکا بوداییان شورای عمومی دیگری منعقد کردند که نتیجه آن تأثیف یا تجدید فطر در تفسیرهای رسمی سه کتاب مقدس پیشاکا Pitaka بود. از فرقه سارواستیودا که ذکر آن در پیش گذشت، معتقدات مهایانا Mahayana برخاست که رفتار فته جانشین معتقدات قدیمی بودایی بنام هینایانا Hinayana گردید.

اختلاف و فرق بین این دو فرقه عظیم آنست که در فرقه هینایانا که بیشتر به احکام و سنت بودا عمل میکردند مبتدی و نوآموز باید بکوشید تانفس خود را انفراداً تکمیل کرده بزینت کمال بپاراید و بحقیقت و بودائیت فردی بر سر و کاری بدیگر نفوس بشری نداشته باشد.

ولی در مکتب مهایانا که از سایر ادیان هندی نیز در آن اقتباساتی شده است جنبه اجتماعی در تربیت نفس و تهذیب اخلاق بیشتر وعایت میشود، و مبنای به مبادی آن هر فرد انسانی نباید فقط بفکر آن باشد که خویشن را کامل ساخته بمرتبهی نیرو انا نایل گردد، بلکه باید بمقام بودائیت عامه واصل شود، تا آنکه دیگر نفوس را که در جهان دستخوش آلام و مصائب هستند به سعادت و نجات برساند.

بدین ترتیب هر نوآموز که بسوی بودائیت سیر و سلوک میکند بودیستوا Budistva نامیده میشود یعنی موجودی که میخواهد نائل با شراث گردد و بالقوه مرتبه بودائیت دارد.

در سکه هایی که از کانیشکا بدست آمده در یک طرف صورت بودا در طرف دیگر صورت خدایان محلی باختصاری و یونانی است. معلوم میشود که با وجود ترقی و توسعه دین بودا، پرستش سایر خدایان از بین فرته بوده است از این جهت در باب بودایی بودن کانیشکاشک کردن.

(۱۴)





مبلغان بودایی ایرانی در چین - همانطور که ایرانیان پس از قبول اسلام خدمات بزرگی بآن دین کرده و باعث انتشار آن دین در مشرق زمین و چین و شرق دور شدند، ایرانیانی که پس از آشوب ابدیان بودا در آمده بودند نیز خدمات بزرگی به آن مذهب کرده گروهی از آنان برای تبلیغ آن دین به اقوام دیگر رنج سفر را بر خود هموار کرده بنواحی دور مسافرت کردند و کتابهای بسیاری در بیان حقیقت دین بودا از خود بیاد گار گذار دند که تا کنون نیز بودایان چین و زاپن رهین منت ایرانیان قدیم هستند. بطوریکه از تاریخ چین بر می آید از سال ۶۷ میلادی گروهی از دانشمندان بودایی مذهب ایرانی برای تبلیغ به چین رفتند و کتابهای مقدس بودایی را بزبان چینی ترجمه کردند. بطور تحقیق شمارا این عده معلوم نیست تنها نام چند تن از آنان محفوظ مانده که در این مختصر یاد میشود.

بطوریکه از تواریخ چین بر می آید در زمان امپراتور «مینگتی» که در ۵۸ میلادی به شاهی نشست و در ۷۵ میلادی در گذشت دین بودا به کشور چین راه یافت. در سال ۶۵ میلادی که هفتمین سال سلطنت امپراتور مینگتی Mingli بود، امپراتور شخصی را بخواب دید که جشهای بغایت بزرگ ورنگی طلائی داشت و سرو گردن او درخشش ده و تورانی بود. امپراتور چون تعبیر این خواب را از وزیر اندانشمند خود پرسید آنان پاسخ دادند که در ولایات غربی آسیا مرد خردمند و بزرگی بوده است که مجسمه هایی از او بر نگ طلایی بر پا کرده اند. امپراتور فرمان داد سفیر ای به هندوستان و مغرب فرستادند و دین بودا را فرا گرفتند و مجسمه ای بودا را با خود به چین بر دند. گویند نخستین کسیکه در چین قبول دین بودا کرد شاهزاده «چئو» بود و مدت یک قرن بطول انجامید تا این دین در اقطار چین منتشر شد.

نوشته اند که کوشانیان برای اجابت در خواست مینگتی دو تن از دانشمندان معروف خود را که یکی مانتانگا Mantanga و دیگری گوبهارانا Gobharana نام داشت با چندین کتاب بودایی به چین فرستادند، بدین ترتیب دروازه چین بروی دین بودا باز شد.

در حوالی ۱۶۰ م. باز دسته ای از مبلغان بودایی از طرف پادشاهان

(۱۵)





کوشانی به چین رفتند که نام دو تن از آنان با اسم چه - چان Che-Chan و چو - شو - فو Shu - Fu در تاریخ چین مانده است که اولی را چینی‌ها، شاهزاده‌یونه‌چی و دومی را شاهزاده‌ی هندی یاد کرده‌اند.

در حوالی ۹۰ م. هیأت دیگری که اعضای آن هندی بوده‌اند بریاست دهارمارا کسا Dharmaraksa به چین رفتند.

آن شی کائو (An-Shi-Kao) - بنا به سنت بوداییان چین و ژاپن، ان شی کائو شاهزاده اشکانی بود و «ان شی - An-Shi»، بزبان چینی قدیم معادل کله، ارشک (اشک) است. ان شی کائو در انواع علوم زمان خود مهارت داشت و پس از مرگ پدر از بی‌حقیقتی دنیا دل آزرده گشت و مانند ابراهیم ادهم چشم از سلطنت پیو شید و دین بودا پذیرفت و تاریک دنیا گشت و برای تبلیغ آن دین به سیر و سفر پرداخت تا یک‌درآمد ۱۴۸ م. به لویانگ Leyang پایتخت چین رسید. در زبان چینی زبردست و استاد شد و تا سال ۱۷۰ م. در کار ترجمه کتب مقدس بودایی بزبان چینی بود. در فهرست چینی کتابهای مذهبی بودایی، ترجمه چندین کتاب منسوب باوست که هنوز هم برخی از آنها موجود است.

سپس چه کمین Che-Kin نامی پسریکی از سفیران کوشانی که در حوالی ۱۸۰ م. به چین رفته بود به هیأت مبلغان ایرانی و هندی در لویانگ پیوست. این هیأت به بنای چند معبد بودایی رچین موفق شدند.

یکی از اعضای آریایی این هیأت سنگ‌هروئی Seng-Hui فرزند یکی از بازدگانان گندھارا (قندھار) بود که در قوانین فقهی بودایی دستی داشت و چندین اثر بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد.

ان هوان An-Huan نیز از شاهزادگان اشکانی مردی نیک‌سیرت بود و برای تبلیغ دین بودایی به چین رفت فغور چین او را در لشکر خود منصب سرهنگی داد.

ان هوان به همراهی دانشمندی چینی موسوم به ین - فو - تائو Yen-Fo-Tao در لویانگ بسال ۱۸۱ دو کتاب بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد ت - ان - وو - تی T.an-Wu-Ti که بزبان ژاپنی، دم - مو - تائی

(۱۶)





Dom - Mu - Tai خوانده میشود یک مبلغ بودایی از اهل پارت بود وی بسب اطلاعات وسیعی که از زبان پالی و کیش بودایی داشت او را در هند دهار ماستیه Dharma - Sayta یعنی دارنده کیش راست نامیدند. پس از آنکه مدتی بریاضت و زهد گذرانید در ۲۵۴ میلادی به چین سفر کرد و برخی از کتب بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد. این دانشمند معاصر مانی بود.

دیگر از مبلغان بودایی دهار ماکالا Dharmakala است که اصول مربوط به آداب عبادت معابد را بزبان چینی ترجمه کرد. پس ازاو دهار ماکالای دوم است که از طرف پدر یونه چی (کوشانی) بود در ایالت کافسی چین در حوالی ۲۲۶ م. مستقر شد. وی شاگردی موسوم به چو - شو - لان Chu-Shu-Lan صاحب داشت که او هم فرزند یکی از امراء یونه چی بود وی در حوالی ۳۰۲ م. صاحب شهرت و احترام شد. این استاد و شاگرد در ایالت سین گان Sin-gan مسکن کزیده خاندان امپراتوری تسین Te:in چین را بدین بودایی درآوردند.

ان فا چین An-Fa-Chin راهبه از ایالت پارت بود و به لویانگ رفت و در حدود سال ۲۸۱ - ۳۰۶ چندین کتاب به چینی ترجمه کرد که سه جلد از آنها پیش از سال ۷۳۰ م. از دست رفته و دو جلد از آن کتب هنوز موجود است.

ان فا هین An-Fa-Hien از بودائیان ایرانی و اشکانی بود که در حدود ۴۱۰ - ۴۰۵ میلادی برای دست یافتن به کتابهای اصیل زهد و سلوک بودایی به شمال هند سفر کرد و از این سفر خود سفر نامه ای بر جای گذاشته است. وی میگوید که میان دو رود سندو جومنا Jumna یک سلسله صومعه های بودایی و هزاران راهب دیده است. این سفر در عهد چندره گوبتا دوم صورت گرفته است. ان فاهین می گوید که مردم ختن همه بودایی و بیشتر از مکتب مها یانا بوده اند. و مینویسد که در پاتالی پوترا دو صومعه ای وجود داشته، یکی برای مذهب هینایانا و دیگری برای طریقه مهایانا. ان فاهین در هند ملقب به دهار مابهادر Dharmabhadra شد که بمعنی پاک کننده دین است. پس از آن به چین سفر کرد و کتب بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد که دو جلد از آنها تاقرن هشت میلادی یافت میشده است.





آثار دین بودائی در مشرق ایران

هیوئن تسنگ و سایر سیاحان بودائی در دنبال آثار هر بوط به بودا همه جا در هندستان و کشورهای مجاور آن در گردش بوده‌اند.

هیوئن تسنگ سیاح چینی در حین عبور خود از سرزمین‌های بودایی (از سال ۶۴۵ تا ۷۲۹ م.) مشرق ایران تعداد معابد و عده راهبین آنها را در کتاب خود ذکر کرده است و نسبتاً آمار دقیقی از معابد بودایی مشرق ایران داده و از جمله نوشته است که :

قندوز : دارای ده معبد بودایی و چند صد راهب

بلخ : دارای صد معبد بودایی و سه هزار راهب

بامیان : دارای صد معبد بودایی و یکهزار راهب

کاپیسا : دارای صد معبد بودایی و شش هزار راهب

لغمان : دارای ده معبد بودایی و چند صد راهب

چند هارا : دارای هزار معبد بودایی .

این آمار خالی از نقص و تناقض قیست ولی رویه مرفته دلالت بر توسعه‌ی بسیار مذهب بودایی در مشرق ایران دارد.

معروف است که پس از در گذشت بودا، استخوانها و دندانها و موها و آنچه متعلق به او بوده از قبیل جاروب و ظروف و سایر لوازم زندگی وی در گنبد و برج مخصوصی که استوپا می‌نامند در کشورهای کوناگون بودایی حفظ شده که بنا به سنت بودایی هنوز برخی از آنها وجود داشته، مثلاً در معبد نوبهار سه چیز زیر از بودا محفوظ بوده است:

۱ - طشت بودا که از طلا و احجار کریمه ساخته شده بود.

۲ - دندان بودا

۳ - جاروب بودا با دسته مرصع و مزین به جواهرات

در معابد بامیان اشیاء مقدس ذیل را در صندوقی زرین نگهداری

می‌کرند :

۱ - دندان بودا

(۱۸)





۲ - دندان یکی از پادشاهان گذشته بودایی که ملقب به شاه ارابه زرین بود .

۳ - کشکول آهنین و جامه‌ی فراخ دانشمند بودایی بزرگی موسوم به ساناکاواسا Sana-kavasa این جامه فراخ از نه تکه پارچه دوخته شده بود . در معابد بکرام سه چیز زیر وجود داشت :

۱ - دندان کودکی بودا

۲ - قسمتی از جمجمه‌ی بودا

۳ - موی سر بودا

در معابد هده اشیائی از بودا تاتا گاتا Tathagata وجود داشت :

۱ - قسمتی از جمجمه بودا و استخران کاسه‌ی چشم او .

۲ - جامه فراخ راهب بودایی تاتا گاتا که از پارچه‌ی زرد پنیه‌ای بافته شده بود

۳ - چوبدست بودای مذکور که از چوب صندل بود و حلقه‌ی آهنین داشت .

بعضی از این آثار بودایی در عهد ساسانیان با ایران رسیده که از آنها یکی دندان بود که در قدیم در پیشاور محفوظ بود و در حدود سال ۵۳۰ میلادی در ناکره نزدیک جلال آباد وجود داشت ، ولی در قرن هفتم میلادی زائر چینی هیون تنگ مذکور این دندان را در طی سیاحت خود در ناکره نیافت .

بنابراین که در یک سالنامه چینی مندرج است در سال ۵۳۰ سفیری از دربار ایران به چین رسید و یک دندان بودارا برسم هدیه با خود بدر بار چین آورد . لابد این دندان پیش از تاج‌گذاری خسروانوشیروان در ایران بوده ، چه پادشاه نامبرده در سال ۵۳۱ م : بتخت نشست و تا آن تاریخ هنوز لشکر - کشیهای او بطرف کابل و بنجاب روی نداده بود که آن دندان در جزو غنائم بدست ایرانیان افتاده باشد احتمال میرود که شمشتها یعنی روحانیون بودایی کابل دره ، در آغاز قرن ششم بر اثر تعاقبی فرار کرده آن دندان را با خود بایران برده باشند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتابل جامع علوم انسانی



اثر دوم از بقایای آثار بودا کشکول (پاترال Patral) بودا بود که در دین بودا اهمیت خاصی دارد و بنا بعقیده بودائیان به بودا های بعد یعنی به موعدهای بودائی خواهد رسید. این کشکول اصلا در پاتالی پوترا که شهر حالیه پانته Patna در کنار رود کنگ است محفوظ بوده، پس از آنکه جزیره سیلان بدین بودا گروید آشوکا پادشاه معروف بودائی، آن کشکول را بر سم ارمنان برای پادشاه سیلان فرستاد. دریک قرن پیش از میلاد آن کشکول بغارت رفت و پس از چندی دوباره به جزیره سیلان برگشت. ان فاهین An-Fahien که در حدود ۴۰۵-۴۱۰ میلادی میزیست و برای دست یافتن به کتابهای اصیل زهد و سلوک بودایی به سفر میبرداخت و سفر نامه‌ای از خود بیان کار گذارده است آن کشکول را در قرن پنجم میلادی در سیلان نیافت.

در دوران بعد که هیوئن-تنگ به آن نواحی مسافرت کرد، آن کشکول را در کابل دره نیافته مینویسد: اکنون آن کشکول در کاخ شاهنشاه ایران موجود است و خسرو انسویروان در فتح کابل آنرا با خود بایران برده است، چنانکه در تواریخ مسطور است پادشاه آن نواحی پس از شکست یافتن از انسویروان از جمله هدایاتی که تقدیم کردیکی کتاب بیذیابی (کلیله و دمنه) و دیگری ظرف گرانبهایی پر از مروارید بود. این ظرف ظاهرآهمنا کشکول فقر بودا بوده است.

نو بهار بلخ - از مراکز عظیم بودایی در دوره اشکانی و ساسانی نوبهار بود که سابقاً بغلط آن را یک آتشکده زردشتی میدانسته اند زیرا در دوره اسلامی چنان تصور میشد که معبد بودایی نوبهار آتشکده‌ای زردشتی بوده است. ابن القییه جغرافی دان معروف قدیم اسلام نوشته است که معبد بزرگ بلخ مخصوص بتان بوده وزائرانی از ند و کابل و چین به زیارت آنجا می‌مدانند. اگر این معبد، آتشکده زردشتی بود، بتی در آن وجود نمیداشت وزائرانی از سرزمینهایی که آتش برستی در آن رایج نبود به آنجا نمی‌آمدند. به صورت گزارشی جهانگردان شکی در بودائی بودن این معبد باقی نمی‌گذارد.

همانطور که در پیش گفته شک نیست که پیش از فتح اسلامی و هنگام تجدید حیات زردشتی در مشرق ایران که بعد از شکست خوردن هیاطله

(۲۱)





از انوشیروان بود، این معبد از صورت بودایی خارج شده و موقتاً بصورت آتشکده زردشتی در آمد.

اسم نوبهار با بهار فارسی مناسبتی ندارد و ترجمه‌این نام به، ربيع‌الجديد یعنی بهار نو چنانکه عمر بن الازرق الکرمائی در تاریخ البرامکه خود ترجمه کرده درست نیست بلکه آن کلمه‌ای است سانسکریت بصورت «نوه ویهاره» Navavihara که در آن زبان بمعنی دیر نو می‌باشد.

راولینسون فحştین خاور شناسی است که تجانس لفت «نوبهار» را بالغت سانسکریت «نوه ویهاره» دریافت وی مینویسد که کلمه «بخارا» نیز از ویهار است. و شاه بهار، که بنا بنوشهی یعقوبی در کتاب البلدان در ۱۷۶ هجری با مر فضل بن یحییٰ بن یرمکی ویران شد نیز ارتباط با کلمه‌ی بودایی ویهارا دارد.

قدیمترین و مفصلترین وصفی که از این معبد شده آثاری است. که از نویسنده‌گان چینی بجای مانده است.

اول - از زائر چینی هیوئن تسنگ (۵۹۶ - ۶۶۴) است. از این شخص سفرنامه‌ای باقی مانده بنام خاطراتی در باره‌ی کشورهای غربی که آنرا وی در ۶۴۸ میلادی از زبان سانسکریت بزبان چینی ترجمه نموده شامل سفرهای اوست از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ میلادی.

و دیگر کتابی است موسوم به تاریخ هیوئن تسنگ و سفرهای او در هند، تألیف دو نویسنده چینی بنام هوئی لسی Hœili وینگ Tsong Yeng و کلمه وذیل کتاب خاطرات هیوئن تسنگ است.

همچنین کتابی است موسوم به روایات، تألیف‌ای تسینگ Teing I (۶۳۴-۷۱۳) میلادی که وی سرزمینهای را که هیوئن تسنگ دیده او نیز از سال ۶۷۱ تا ۶۹۵ به آن نواحی سفر کرده است. هیوئن تسنگ شهر بلخ را بنام نو - هو - لو، یا شهر شاهی خوانده است.

بطوری که گفته‌یم این دیر بودایی در شهر بلخ قرار داشت و بزبان سانسکریت آن را نوه ویهاره بمعنی دیر و معبد نو می‌گفتند. دارمستر هینویسند که (۲۲)





سالیان دراز پیش از ساسانیان مبلغان بودایی از هند به باختر یعنی ایالت بلخ رفت و آمد میکردند و حتی بسیاری از یونانیانی که در این ایالت مسکن گزیده بودند، پدران آنان با لشکر اسکندر به این نواحی آمده و دین بودائی را پذیرفته بودند. هیوئن تسنگ در سفرنامه خود نام بلخ راپو - هو نوشته و مینویسد: چون به آن شهر بودایی درآمد فرماندار آن شهر ازاو بخوبی پذیرائی کرده باو گفته بود که این شهر را جا کریهای کوچک، لقب دارد و در آن بقایای آثار مقدس بودا فراوان است.

در مغرب پایتخت یعنی بلخ معبد نوبهار قرار داشت و گذشته از این معبد بزرگ صد دیر دیگر بودایی و سه هزار شمن یعنی راهب بودایی معتقد به مکتب هینایانا، یا ازابه کوچک وجود داشتند.

هیوئن تسنگ مدت یکماه در این شهر اقامت گزیده و در آنجا طشتی را دیده است که بودا برای تطهیر و غسل خود بکار میبرده است و نیز یک دندان بودا و جاروب بودارا هم در آنجا دیده است.

در خارج شهر در جنوب شرقی معبد موسوم به نواسانگهارا مه Na-Fo-Kia - Sangharama یا ناپو - سنگ - کیا - لان Na-Po-Seng-Kia-Lan خوانده میشد واقع بود.

در تالار بزرگی که باطرز باشکوهی آراسته شده بود، یک مجسمه بودا دیده میشد که آن را با أحجار گرانبه - ای ساخته بودند. چند سال پیش از هیوئن تسنگ، یک مجسمه از خدایی که موسوم به پی - چا - من (واچورانا Pi-Cha - Men) Vachurana بود دیده میشد و این خدا، حافظ و نگاهبان این معبد عظیم بشمار میرفت، ولی شاه ترکان که سه - شه - هو - خان پسرش هو She-Hu Se-She-Hu-Khan نام داشت برای ربودن اشیاء نفیس، این معبدرا بتصرف درآورد و شاید آن پادشاه این مجسمه زیبارا ربوده باشد.

هیوئن تسنگ مینویسد که در معبد نواسانگهارا میان تالار جنوبی طشت

(۲۲)





کوچکی بود که در آن بودا خود را شست و شومیداد. این طشت از یک پارچه سنگ و فلز بود که کسی آنها را نمی‌شناخت و دارای الوان درخشان بود. در این معبد جاروب بودارا که از گیاه کیاچه Kiache بود نگاه داشته بودند و نیز دندان بودا در این صومعه قرار داشت. هر شش روز یکبار مؤمنان روزه دار و غیره روزه دار می‌آمدند و این اشیاء مقدس را زیارت می‌کردند.

در جنوب دیریک «ویهاره» یعنی معبد وجود دارد که ساله‌ای دراز است که از بنای آن می‌گذرد. مردم از دورترین کشورها برای زیارت این معبد می‌آیند البته ذکر نام کسانی که به چهار حقیقت بودایی رسیده‌اند دشوار است ولی اکنون در حدود یکصد شمن (راهب) با منتهای ارادت و ایمان در این معبد مشغول عبادت هستند. در اطراف دیر بیاد زاهدانی که بدرجات چهارگانه مقدس حقایق بودایی رسیده‌اند در حدود یکصد استوپا Stupa بناسده که پایه‌های کهن سال آنها بیکدیگر نزدیک می‌باشند. هیوئن تسنگ بازمینویسد که : استوپاهای دیگری را نیز زائران بودایی ساخته بودند و با صله هفتاد لی، نیز در طرف مغرب استوپای دیگری است که بیست پا ارتفاع دارد.

این استوپا را بنایه مشهور بودایی روزگار قدیم یعنی «کیا - شه - فو» Kachyapa Kia-She-Fo یا کاج یا پا ساخته است.

هیوئن تسنگ مینویسد که در نوبهار راهبی را که از مردم چکا Cheka بوده و در مکتب هینایانا مطالعات داشته و برای زیارت این معبد آمده بود دیده است نام این راهب پو-ان-جو-هی Pu-An-Jo-Hi است که بزبان سانسکریت پراجناکارا Prajnakara خوانده می‌شود. این مرد جلیل‌القدر در سراسر هند بدانش و معرفت مشهور است و در مسائل شرع بودا تبحر کامل دارد. و نیز مینویسد که در مدت یکماه اقادت خود در نوبهار بادور اهل بودایی دیگر بناما - مو - بی - لی Ta-Mo-Pi-Li و قامو - کی - لو - Ta-Mo-Ki-Log داشت. که به سانسکریت نام ایشان دهاما بریا Dhamaprya و دهاما کارا Dhamakara خوانده می‌شود طرح دوستی ریخته و از مصاحبیت آن دو برخوردار شده است.



اکنون جایی که در بلخ (در افغانستان) به نوبهار معروف است تپه‌ای است در دو سوی دروازه شرقی شهر راهی که بمزار شریف میرود. این دو تپه را مردم هنوز آتشکده نوبهار مینامند و دروازه‌های میان آنرا دروازه نوبهار، و بنام تازه‌تر، «دروازه باباقو» میخوانند. تپه‌سمت راست بلندتر است و چهار سمیع (غاره در کوه) که طاق گنبدی داشته با آجر و خشت زده بودند.

بر مک

کاهن بزرگ و متولی میراثی معبد نوبهار پر مک **Parmak** نام داشت که نام او را بزبان فارسی و عربی «بر مک» نوشته‌اند و خاندان بر امامکه که در دوره‌ی اسلامی معروف هستند از این خاندان بشمار می‌روند. همان‌ری کرن **Kren** در لغت بر مک شکل تعریف شده‌ی کلمه‌ی سانسکریت «پرمکا» را استنباط می‌کند که به معنی رئیس و سرپرست است. بار قلد علت تبدیل معبد «نوبهار» را در دوره‌ی اسلامی، به آتشکده زرتشتی ناشی از این میداند که ایرانیان خواسته‌اند بر مکیان را به ساسانیان هر قبط و منسوب سازند زیرا بر مکیان را جانشین وزرای ساسانیان میدانستند.

همان‌ری کرن معتقد است که معبد «نوه سانگارا مه» در هنگام تسلط مسلمین ویران شد و پس از تجدید بنا به آتشکده زرتشتی تبدیل یافت.

طبری مینویسد که چون شیرویه پسر خسرو پرویز بشاهی نشست بر مک را که جد بر مکیان بود بوزارت بر گماشت. فسب بر مک در تواریخ اسلامی چنین آمده است: بر مک بن جاماسب بن یشتاسب (بشتاسب)

ابو حفص عمر بن ازرق کرمانی نوشت که در خلافت عثمان بن عفان (بین سالهای ۶۴-۶۵ میلادی بر ابر با ۳۵-۲۳ هجری) احنف بن قیس تمیمی خراسان را فتح کرد و راهب بزرگ نوبهار باهدایا وار مغانها بدیدن عثمان خلیفه اسلام رفت و مسلمان شد و بعد از الله موسوم گردید. چون بازگشت، اهل بلخ او را از این رفتار ملامت کردند و مقام و منصب وی را به یکی از فرزندانش و اگذار نمودند ولی آن پسر بدین اسلام درآمد. یکی از امیران ترک همسایه که

(۲۵)





طرخان نزیک نام داشت چون آگاهی یافت نامه‌ای به برمک نوشت و از او خواست که بدین پیشین خود بر گردد؛ برمک پذیرفت و از اسلام بازنگشت. طرخان به حیله‌ای متولّ شده برمک ودهن از فرزندانش را کشت و اموال اورا به یغما برد. تنها ابو خالد برمک از این مهلکه جان بدر برد و به کشمیر گریخت. این برمک در آن دیار کسب شهرت کرد و کیش نیاگان خود را که بودایی بود حفظ کرد. اتفاقاً در بلخ بیماری واگیری پیدا شد و مردم چنین پنداشتند که مرک کیش دیرین موجب سرایت این بیماری شده است با این جهت اسلام را ترک کفته بدین پیشین خود باز کشتند و برمک را نیز از کشمیر فرا خواندند و منصب سابق را بر او محل نمودند.

برمک پس از باز کشتن به بلخ دختر شاه چغانیان را بزنی گرفت و از این زناشویی سه پسر پیدا شد. حسن، خالد و عمر و یک دختر بنام ام خالد. برمک از زنی دیگر که اصلاح بخارایی بود پسری بدنیا آورد بنام سلیمان، و از کنیز کی که حاکم بخارا بود او داده بود پسری پیدا کرد که نام اورا «کال» نهاد و دو دختر دیگر نیز از این کنیز بوجود آمدند که نام یکی از آنها ام قاسم بود. کرمانی هینویسد که ابو خالد برمک در پایان عمر از کیش خود روی بر تافت و باکسان و فرزندان خود بخدمت خلیفه عبدالملک مروان رسید و اسلام پذیرفت.

عبدالملک برمک را به حکمرانی عراقین منصوب نمود. برمک هشام بن عبدالملک را که به بیماری سختی گرفتار شده بود درمان کرد. وی می‌خواست که پس از معالجه‌ی هشام به خراسان باز گردد، خلیفه اموی نگذاشت و تیول دو شهر را که در کوهستان سماق در حوالی موصل بود باوداد. برمک گفت که عواید این شهرها برای تأمین مخارج او کافی نیست.

هشام بن عبدالملک مالیاتی که از صومعه‌ی «مارحنا» بمبلغ دو میلیون درهم دریافت میداشتند باو واگذار کرد.

ابن اثیر می‌نویسد که در سال ۱۰۷ هجری، هشام بن عبدالملک برمک را مأمور تجدید بنای بلخ کرد.





این خانواده بعدها در دربار خلفای عباسی مقامات و مناصبی بلندیافتند و بوزارت رسیدند که از جمله ایشان خالد بن برمک در گذشته در ۱۶۵ هجری و یحیی بن خالد در گذشته در ۱۹۰ هجری و جعفر و فضل بن یحیی برمکی هستند که شرح عظمت و اتحاط ایشان در تواریخ اسلامی به تفصیل مسطور است.

آثار بودائی بکرام - بکرام به محل شهر قدیمی در افغانستان اطلاق می‌شود که مورخان چینی آن را کی پیش Ki-Pish و جغرافی نگاران یونانی کاپیسا یاد کرده‌اند. خرابه‌های آن در شصت کیلومتری جنو بغربی کابل واقع است و بین بستر رودخانه و باریک آب قرار دارد. در جنگ کاپیسا یا کوه دامن و بخصوص در برج عبدالله که آن را قلعه شاهی نامیده‌اند، توسط موسیو فوش و مسیو هاگن فرانسوی حفر یاتی شده و آثار زیادی از تمدن بودایی در آن محل بدست آمده است. هیوئن تسنگ زائر چینی در خاطرات خود مینویسد که کاپیسا روی هم رفته دارای صدمعبت و ششهزار شمن (راه‌ب) بودایی بوده است.

بامیان - بامیان در دامن کوه هندو که (هندو کش) بفاصله ۲۴۲ کیلومتری شمال غربی کابل قرار دارد. از قدیم الایام بامیان سرراه بین بلخ و پیشاور بوده است و اهمیت آن در عالم هنر بودایی از نظر دیوار بزرگی از کوه است که در آن هیکل‌ها و غارهایی تراشیده‌اند و در آن مجسمه‌هایی از بودا برپا ساخته‌اند.

نام بامیان در کتاب پهلوی بند هش و جغرافی موسی خورن بصورت «بامیکان» و در کتب پهلوی «بخل و امیک» (بلخ با میک) یعنی بلخ روشن آمده است. در ادبیات و آثار چینی از آن محل بصورت‌های مختلف ذکر شده است. چینیان در قرن پنجم میلادی آن را «فان یانگ»، Fan-Yen خوانده‌اند و به نامهای «فان بین» و «وانگ بین»، «بانگ بین» نیز یاد کرده‌اند.

این سرزمین راهیوئن تسنگ زائر چینی در ۳۱۶ میلادی دیده و در سفر نامه خود آنرا «فان-ین نا» خوانده است و درباره آن چنین مینویسد:

«درهی فان - ین - نا» بیش از دو هزار لی، از مشرق به مغرب وزیاده از ۳۰۰ لی، از شمال به جنوب امتداد دارد. این دره از بین کوههای پر برف می‌گذرد.

(۲۷)



پایتخت به دیواری طبیعی از سنگ محدود است. طول این شهر از شش تا هفت کیلومتر است. هوای آن خیلی سرد است. آداب و رسوم مردم آن شبیه به مردم تو - هو - لو (پیشی طخارستان) است.

در این دره هزار مغاره (اطاق کنده شده در کوه) و چندین هزار راهب بودائی وجود دارد که پیرو طریقهٔ تشوشو-شو Tshu shu shu (بسه سانسکریت لوکاتاراوا دین Jokattaravadin) می‌باشند. این فرقه رامثتبیه (یاهینیا یانا) نیز کویند. در شمال شرقی شهر شاهی در پهلوی کوه یک مجسمه سنگی ایستاده بودا وجود دارد که بلندی آن ۱۴۰ تا ۱۵۰ قدم است ورنگ طلایی و زیور آلات گرانبهای آن از دور میدرخشد. در طرف شرق این مجسمه معبدی در کوه کنده‌اند که از بنایهای یکی از پادشاهان قدیم این دره است. در طرف شرق مجسمه‌ی نامبرده مجسمه دیگری از بودا ساکیامونی برپاست که ارتفاع آن ۱۰۰ قدم است. باید دانست که این مجسمه رانخست قطعه قطمه ریخته و سپس تکه‌های آن را بهم وصل کرده برپا داشته‌اند.

بفاصله دو ياسه لي بطرف مشرق شهر شاهي در مجــاوارت يك معبد ، مجسمه بودا در «نيروانا» (يعنى قبر) گذاشته شده که طول آن تقریباً هزار قدم است .

در این معبد شاهی، انجمنی بنام وتجو Watcho تشکیل میشود که در آن شاه اموال و جواهرات سلطنتی حتی زن و فرزند خود را در راه بودا ایشاره میکند. سرانجام وزیران و مأموران دولتی خانواده شاهی و خزانه سلطنتی را از راهیان بودایی بازخریده به پادشاه مسترد میدارند.

در این سفر پادشاه «فان بین» (یعنی بامیان) به پیشواز هیوئن تسنگ آمده، اورا به کاخ شاهی برد و مدت پنج روز مهمان پادشاه بود این زائر چینی در بامیان با دو تزن از داشمندان بود ای آن سر زمین ملاقات کرد که یکی آریاداسا Aryadasa و دیگری آریاسانا Aryasana نام داشت که هیوئن تسنگ نام آن دورا به چینی آ-لی-پو-دوسو و آ-لی-پو-سو-ناه نوشته است.

آخرین زائر چینی که از بامیان دیدن کرد، هوی تجهه او Hauei-Tcheao

(۲۸)



است که اصلاً از شبه جزیره کرده بوده و در ۷۲۷ میلادی وارد بامیان شده است.

وی در باره بامیان در سفرنامه خود مینویسد:

«چون از سی یو (یعنی دره‌ی کابل) بطرف شمال روانه شوند هفت روز بعد به فان ین Fan Yen (بامیان) میرسند. پادشاه بامیان مردی بنام هو Hu است که شاه نیرومند و مستقلی است. این دره برف‌گیر و سرد است. پادشاه و بزرگان قوم و توده‌ی مردم پیرو سه‌جواهر، از طریقه‌های مذهبی بودایی هستند. معابد و روحانیون در این سرزمین بسیار است. بوداییان اینجا طریقه مشبه و تصوف هر دو را پیروی می‌کنند. در دره‌سی یو (کابل) و دیگر نقاط، ریش و موی سر را می‌تراشند. از دره‌ی بامیان چون بیست روز بطرف شمال روند به «تو- هو - لو» یعنی طخوارستان خواهند رسید. این بود نمونه‌ای از شهادت زائرین چینی در باره بامیان. قدیمی ترین غارهای تراشیده در بامیان در اطراف هیکل سی و پنج متراً بودا است. یکی از این غارها را موسیوه‌ها گن در ۱۹۳۰ م حفر کرده و در سقف و دیوار آن نقاشی‌ها و تصاویری یافته است. این آثار غالباً تحت تأثیر هنر یونانی و هلنیسم قرار گرفته است بعلاوه اثر هنر ساسانی هم در بعضی از آنها مشاهده می‌شود.

درینچ کیلومتری جنوب شهری جدار هیکل‌های بزرگ دره‌ی دیگری بنام «ککرک» واقع است که تقریباً عمود بر دره‌ی بامیان می‌باشد. در آنجا هم در گردان گرد یک مجسمه ۵۰ متری که در کوه تراشیده اند غارهایی دیده می‌شود که از یکی از آنها تصاویری رنگین پیدا شده است که اکون در موزه‌ی کابل در غرفه بامیان موجود است. در میان این تصاویر که عموماً شکل بودارادر مرکز یک دائیره و حاشیه آن نمایش میدهد تصویری است از پادشاهی که کمان خود را با دودست به بودا تقدیم نموده و از شکار کردن توبه کرده است که موسیوه‌ها گن اورا «پادشاه شکارچی» خوانده است.

این پادشاه تاجی دارد مرکب از سه هلال و سه کرده که تحت تأثیر تراج پادشاهان ساسانی قرار گرفته است. در جایی بنام هیکل در شمال هندوکش در حوالی رود خلم نیز غارهایی مشابه غارهای بامیان یافت شده و نیز استوپهایی

(۲۹)





بودایی از سنگ در آنجا تراشیده‌اند که مردم محل آن را تخت رستم خوانند.

شهادت مورخان اسلامی

مورخان اسلامی نیز درباره‌ی بودایی بودن شرق ایران که شامل خراسان بزرگ و افغانستان میشده است، اشاراتی کرده‌اند چنانکه ابوالفضل بیهقی در کتاب تاریخ معروف خود مکرر از جایی با اسم «شا بهار» غزنی نام میپردازد که سابقاً بتخانه شاهی بوده است. در بر همان قاطع مینویسد که «شا بهار» نام بتخانه‌ای بوده است قدیم در نواحی کابل و در اطراف آن دشتی و صحرایی بسیار بزرگ و عظیم واقع است».

شاه بهار مانند نوبهار که ذکر آن بتفصیل در پیش گذشت هر کب از شاه و بهار است و بهار همان کلمه سانسکریت «ویهاره»، معنی بتخانه است پس شاه بهار معنی بتخانه شاهی است. چنانکه منصور رازی گفته است :

بهار بتخانست و محراب خوبی بروی دلارام و زلقین دلبر
مورخ و جغرافی نگار عرب احمد یعقوبی در شرح بلاد کابلستان در کتاب
البلدان خود مینویسد که :

در سال ۱۸۶ هـ . فضل بن یحیی بر مکنی از طرف خلیفه هارون الرشید عباسی بر خراسان والی شد . وی لشکری بسرداری ابراهیم بن جبریل به سر- زمین کابلشاه فرستاد و ایشان شهر غوروند (غوربند کنونی) و دره غوروند و سار خود (سر خبد بامیان) و شاه بهار را فتح کردند و در آینجا بتی بود که آنرا میپرستیدند . ابراهیم آنرا برانداخته سوزانید .

عبدالحی بن ضحاک گردیزی در شرح ولات خراسان گوید :

« پس هارون الرشید خراسان مر جعفر بن محمد بن الاشعث را دادو اورا بخراسان فرستاد و اندر ذی الحجه سنه ۱۷۶ هـ پسر خویش عباس را بکابل فرستاد . او « شاه بهار » را بگشاد و هر چه خواسته بود اندر شاه بهار همه غنیمت کرد .

این دو سند تاریخی میرساند که بتکده های «بودایی» بنام شاه بهار که ظاهر آنها معابد شاهی بوده است در غزنی و کابل و نقاط دیگر وجود داشته است (۳۰)





در چند سطر پیش در نوشتۀ های یعقوبی از جایی بنام «سارخود» یاد کردیم باید دانست که آن همان سر خبد بمعنی بودای سرخ در مقابل «خنگبد» بمعنی بودای خاکستری است که دو هیکل از بودا بوده است در بامیان که ابوریحان بیرونی آندور را صنمی الباامیان یعنی دوبت بامیان خوانده است و عنصری بلخی در گذشته در ۴۳۱ هـ منظومه ای داشته بنام این دو بت بودایی با اسم «خنگ بت و سرخ بت» که داستانی بوده محلی مربوط به این دو هیکل بودا در بامیان که هنوز هم برپاست و ابوریحان بیرونی آنرا بعربی ترجمه کرده و نام آنرا «حدیث صنمی الباامیان» کذاشته است.

یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان در وصف بامیان توصیفی از این دو تمثال بودا کرده است که : در بامیان دو بت بزرگ هستند که در کوه کنده شده‌اند که یکی را «سر خبد» و دیگری را «خنگبد» گویند که در عظمت درجهان بیمانند هستند ، قزوینی نیز در آثار الهلاخدود از آنها نام برده است. یوذاسف و بلوهر از جمله کتابهای هندی که بزبان پهلوی ترجمه شده، داستانی است بودایی که امروز در دست نیست ولی مفاد آن از پهلوی به عربی نقل شده و در ادبیات اسلام در کتابی بنام بلوهر و یوذاسف (یوذاسف) مانده منتدرج است. ظاهراً اصل این کتاب بایستی در اوایل ساسانی بایران آمده و توسط مانویان بزبان پهلوی ترجمه شده باشد . ترجمه پهلوی آن که در ایران نگارش یافته مبنی بر شرح زندگی بودا و سیر و سلوک او برای کشف حقیقت بوده است . این ترجمه سپس بدست مؤلفی مسیحی تبدیل شکل داده و به قالب دین مسیحی ریخته شده و مانند قصه‌ای چنین پرداخته شده که :

یوذاسف (تصحیف لفظ بوداسف یعنی بوداست) پسر پادشاه هند شیفته دین مسیحی شده و برخلاف میل پدر خود و با وجود سختگیریهای وی بدلالت راهبی «بلوهر» نام بکیش مسیحی در میان آید و سرانجام پدرش را نیز ارشاد به مسیحیت می‌نماید . این داستان یعنی بصورت تبدیل یافته به مسیحی بعدها از زبان پهلوی به سریانی و عربی و از سریانی بزبان کرجی و یونانی ترجمه شد . ترجمه یونانی آنرا در اوایل تاریخ هجرت یعنی پیش از سال ۱۳ هجری یک راهب یونانی در صومعه سaba (نزدیک بیت المقدس) تألیف کرد (۳۱)





و نسخه یونانی و عربی و جبشی و ارمنی و چندین نسخه مختلف عربی آن هنوز محفوظ مانده است. ترجمه یونانی مذکور منشاء داستان معروف «برلام و یواسف» Barlam et Jasaphat شده که در سراسر اروپا معروف است، و در قرون وسطی بسیار رایج بود و به اغلب زبانهای فرنگی ترجمه گردیده است. ترجمه عربی این قصه بنام «بلوهر و یوداسف» در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (از صفحه ۳۱۷ - ۳۵۹ طبع تهران) تألیف ابن بابویه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی معروف به شیخ صدوق مندرج است.

این داستان را ابن بابویه از شریف ابوالحسن علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله، به چند واسطه از حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین نقل کرده و عین عربی داستان از کتاب کمال الدین و تمام النعمه در اواخر جلد هفدهم بحار الانوار مرحوم مجلسی نیز نقل شده است. هر حوم ملام محمد باقر مجلسی این داستان را از قول ابن بابویه در کتاب عین الحیات از عربی بفارسی ترجمه کرده است. و قصه «یوداسف و بلوهر» خوانده است.

از این داستان نسخه‌ای دیگر بنام «بلوهر و بیودسف» در دست است که مؤلف آن نظام تبریزی است و آن تدقیح و تلخیصی است از کتابی بهمین نام که از عربی بفارسی ترجمه یافته ولی نام مترجم در نسخه موجود نیامده و سفیده‌اند است. محتمل است که تلخیص کننده این نسخه همان نظام الدین شامی تبریزی صاحب ظفر نامه باشد. این نسخه نفیس را محمد بن محمد بن ابی طالب مشهور به «همان الطبیب» در سال ۸۱۰ هجری بخط نسخ تحریر کرده است. باید دانست که کتاب یوداسف و بلوهر عربی و فارسی قالب ریزی تازه اسلامی همین قصه مسیحی است. کلمه‌ی یوداسف و «بیودسف» ظاهررا تحصیف «بوداسف» است که در داستانها نام اصلی بود است پیش از بعثت او. و بلوهر شاید همان «بلهرا» است که جغرافی دانان عرب او را بزرگترین پادشاه‌هند نوشته‌اند. در کتاب تواریخ اسلامی چون تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی و سنی ملوک الارض والانبياء حمزه اصفهانی، از پیغمبری بنام بود اسب یا یا یوداسف، یاد شده که در زمان طهمورث ظهور کرد و دین صائبین را آورد. واضح است که دین بوداسف، همان بوداست منتها چون مسلمانان در قرن





سوم و چهارم از آن دین اطلاعی نداشتند مذهب صائبین را هم که برایشان مجهول بوده است به بوداوسف یا بودا نسبت داده‌اند.

زهد بودایی از مبانی تصوف اسلام است - از قرن دوم هجری به بعد که مسلمانان بنقل کتابهای بیکاره به عربی پرداختند کتابهای نیز از آثار بودایی و هندی عربی ترجمه شد که از جمله چیزهایی است درباره تصوف عملی یعنی زهد و ترک دنیا، همچنین مصاحبیت مسلمانان با سیاحان و دوره گردان و مرتابان بودایی در اخذ آداب زهد از ایشان مؤثر بوده است. ظاهراً همان هرتاضان هستند که سرگذشت بودارا منتشر ساخته اورا سرمشق زهد و ترک دنیا معرفی کرده‌اند و میگفتند که بودا امیر با فروشکوهی بود که پشت پا بدنیا زد و خود را از قید تعینات ظاهری آزاد ساخت و امیری در خورستایش و احترام است که لباس فقر درآید. براین این حکایات بودایی داستانی شبیه بزندگی بودا در مشرق ایران پدید آمد و سرمشق صوفیان اسلام گردید، و آن قصه زهد ابوا سحق ابراهیم بن ادhem در گذشته در میان سالهای ۱۵۹ و ۱۶۶ هجری است گویند که وی امیر بلخ بود و در ضمن شکار به هاتفی از غیب ملهم شده و از جاه و جلال سلطنت چشم پوشید و لباس فقر در بر گرد و راه بیابان پیش گرفت و بقیت عمر خود را به زهد و ترک دنیا گذرانید. ولی چون در شرح حال او که بتفصیل در کتابهای صوفیه آمده است دقیق شویم در می‌یابیم که این تذکره ححال و انقلاب روحانی را مسلمانان به تقلید از زندگی کیتو تاما بودا برای او ساخته‌اند، و ممکن است که نسخه شرح حال بودا از راه مرو که آثار روایات بودایی در آن فراوان بوده به دست مسلمانان رسیده باشد. محتتماً این نسخه شرح حال بودا در اوایل دوره‌ی عباسی به دست مسلمین افتاده است.

در قرون اول اسلامی بلخ و اطراف آن از مرآکز مهم تصوف شده و صوفیان خراسان در تهور فکری و آزادمنشی پیش رو دیگر صوفیان بشمار میرفته‌اند و عقیده «فناه فی الله» که تا اندازه‌ای اقتباس شده از افکار هندی است، پیشتر بدست صوفیان خراسانی از قبل بازیزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر ترویج میشده است.

کولد زیهر خاورشناس اطربی معتقد است که صوفیان قرن دوم هجری

(۳۳)





سر گذشت ابراهیم ادهم امیرزاده بلخی را که ترک دنیا نموده و بزی درویستان درآمده و بواسطه ریاضت طولانی از بزرگان صوفیه شده است مطابق آنچه از شرح حال بودا شنیده بودند ساخته و پرداخته‌اند.

از جمله شباهت‌های بسیاری که بین کیش بودایی و مسلک تصوف هست یکی ترتیب مقامات است که سالک به ترتیب و تدریج از مقامی به مقام دیگر بالا می‌رود تا بمقام «فنا» یانیروانا میرسد. در طریقه بوداییان هشت مقام وجود دارد یعنی راه سلوک عبارت از هشت منزل است همانطور که اهل سلوک مسلمین در طی طریقت از مرافق مختلفی می‌گذرند، اگرچه جزئیات شروط سلوک و خصوصیات مقامات راه بایکدیگر فرق دارند ولی در اصول هردو مشترک کند. در هردو طریقه سالکان متول به حصر فکر می‌شوند که صوفیه «مر اقیه» و بوداییان «دیانا» Dyana می‌نامند و هردو بطرف این اصل می‌روند که عارف و معرف یکی شود. ولی یک فرق اساسی و معنوی بین این دو مسلک هست و آن اینست که دین بودایی فقط تربیت اخلاقی نفس و تصفیه باطن را منظور دارد و بس، اما تصوف باطن تهدیب نفس را در نتیجه وصول به معرفت و عشق خدا بدلست می‌آورد.

بعبارت دیگر سیر بودایی هرچه هست در مرحله خویشن‌سازی است، در حالیکه صوفی خود را در راه معرفت بیخود می‌سازد و باصطلاح صوفیه «باقی بالله» می‌شود.

ونیز «فنای صوفیه» و «نیروانای بودایی» کاملاً یک چیز نیست زیرا اگرچه هردو از فنای فردیت و انعدام شخصیت حکایت می‌کنند ولی نیروانای بودایی کاملاً منفی است. یعنی در فنای محض می‌ایستد، در حالیکه فنای صوفیه همراه با بقاست یعنی حیات ابدی در خدا.

بعقیده فون کرمر «خرقدپوشیدن» که رمز فقر و ارزواست ازرسوم بودایی و هندی است و نیز «ذکر» که توسط صوفیه باشکل و هیأت مخصوصی ادامه شود در اصل از عادات هندی بودایی است و ذکر و ورد هردو هندی است و در آغاز در ایالت شرقی اسلام یعنی خراسان قدیم و بلخ که مرکز نفوذ دین بودایی بوده پیدا شده و بعد در دیگر بلاد اسلامی شایع شده است.

